

روایتی از آخرین لحظات زندگی شهید «محسن وزوایی»

محسن تمام قد بر روی جاده‌ای که نیروها بدون جان‌پناه می‌جنگیدند، ایستاده بود ...



محسن تمام قد بر روی جاده‌ای که نیروها بدون جان‌پناه می‌جنگیدند، ایستاده بود و فریاد می‌زد، طوری که دیگر صدایش گرفته بود؛ او تمام گردان‌های تحت امر محور عملیاتی محرم را از طریق بی‌سیم فرماندهی، مخاطب قرارداد و با لحنی مصمم و جدی گفت: «#171؛ به کلیه واحدها، به کلیه واحدها! همه سریع به جلو پیشروی کنید... الله اکبر!».

به گزارش خبرنگار ایثار و شهادت باشگاه خبری فارس «؛ توانا»؛ تاریخ تولدش 8 مرداد ماه 1339 در تهران و شهادت دهم اردیبهشت 1361 با مسئولیت قائم مقام تیپ محمد رسول‌الله (ص) در عملیات «؛ الی بیت المقدس» است و امروز آرام گرفته در قطعه 26 بهشت زهرا (س).

شهید «؛ محسن وزوایی»؛ که کوه‌های بازی‌دراز، بازی‌خورده اراده آهنین‌اش بودند، دانشجوی رشته شیمی دانشگاه صنعتی شریف بود و شناخت کاملی از مکتب اسلام داشت. این اسطوره جوان سرانجام پس از شرکت در عملیات‌های متعدد، در عملیات «؛ الی بیت المقدس» هنگام هدایت نیروهای تحت امرش بر اثر اصابت گلوله و ترکش به شهادت رسید. متن زیر روایتی است از آخرین لحظات زندگی زمینی این مرد آسمانی:

– مسعودی جان دقیق توجه کن... شما باید نیروهایت بلافاصله بروند در سمت چپ جاده مستقر بشوند، حتی یک نیرو هم نباید سمت راست جاده باشد. خودت که می‌دانی سمت راست هیچ حافظ و مانعی برای نیروها وجود ندارد. شنیدی چی گفتم؟

مقارن ساعت ده صبح در پی پیشروی دلهره‌آفرین حدود یکصد و دوازده دستگاه تانک لشکر 3 زرهی دشمن از سمت جنوب ایستگاه گرم‌دشت به سوی مواضع گردان‌های مقداد و میثم، محسن وزوایی شخصاً هدایت عملیاتی این دو گردان را بر روی جاده اهواز – خرمشهر به عهده گرفت.

محسن تمام گردان‌های تحت امر محور عملیاتی محرم را از طریق بی‌سیم فرماندهی محور، مخاطب قرارداد و با لحنی مصمم و جدی گفت: «#171؛ به کلیه واحدها، به کلیه واحدها! همه سریع به جلو پیشروی کنید... الله اکبر!».

شهیدان محسن وزوایی و حسین تقوی‌منش

با شدت گرفتن آتش دشمن، زمین غرب کارون به لرزه درآمد و آتش منظم بیش از ده‌ها عراده توپ، صدها تانک مدرن و سایر سلاح‌های منحنی‌زن دشمن روی منطقه درگیری به صورت متراکم اجرا می‌شد. هلی‌کوپترهای توپدار ساخت روسیه و فرانسوی یگان هوانیروز سپاه سوم دشمن هم از آسمان خود را بر فراز مواضع رزمندگان سبک اسلحه ایرانی رسانده و به شدت آنان را زیر آتش گرفته بودند. در این لحظه نیروهای گردان میثم تمار به فرماندهی «؛ عباس شعیف»؛ هم‌رزم دیرینه محسن خود را به نزدیکی محل استقرار او رسانده بودند.

پیکر مطهر شهید محسن وزوایی

محسن تمام قد ایستاده بر روی جاده بر سر نیروهایی که بدون کمترین سنگر و جان‌پناهی هنوز در غرب جاده می‌جنگیدند فریاد می‌زد، طوری که دیگر صدایش هم گرفته بود. او برآشفته می‌گفت «؛ برادرها بیایید پشت جاده لااقل از روبه‌رو کمتر اذیت می‌شید»؛ عباس شعیف خود را به محسن رسانده، او را در آغوش کشید. آن دو لحظاتی در آن جهنم آتش و دود در آغوش هم آرام گرفتند. هنوز چند قدمی از هم جدا نشده بودند که ناگهان انفجار مهیبی در نزدیکی محسن رخ داد و بعد...

هنگامی که عباس بالای سرمحسن رسید، او را دید که به همراه معاون دوش حسین تقوی‌منش و بی‌سیم‌چی‌شان به خاک شهادت غلطیده‌اند؛ سپس با ملایمت چفیه سیاه‌رنگ دور گردن محسن را باز کرد و با همان، صورت خاک‌آلود دوست و برادر شهیدش را پوشاند، گوشی بی‌سیم را به دست گرفت.

_ احمد، احمد، شعف

متوسلیان: شعف، احمد بگوشم

_ حاج آقا، خوب گوش کن؛ آتیش سنگین؛ محرم بی‌علمدار شد؛ آقا محسن... آقا محسن...

شعف دیگر نای صحبت کردن نداشت و احمد متوسلیان آنچه را که می‌بایست بشنود، شنیده بود.

منبع: ققنوس فاتح